



بیانات در دیدار فرماندهان گردانهای عاشورای نیروهای مقاومت بسیج در سالروز شهادت امام سجاد (ع) - 22 /تیر/ 1371

بسم الله الرحمن الرحيم

دیداری بسیار مناسب، در وقتی مناسب است. ایام عاشورای حسینی است و شما برادران و خواهران هم از عاشوراییها و حسینیهها هستید. بسیج بیست میلیونی انقلاب اسلامی، ثابت کرده است که در صراط حسین بن علی (علیه السلام) و صراط عاشورا قدم بر می‌دارد.

آنچه که من امروز عرض خواهم کرد، مربوط به همین قضیه‌ی عاشورا است که با وجود آن همه سخنی که درباره‌ی این حادثه گفته‌اند و گفته‌ایم و شنیده‌ایم، باز هم جای سخن و تأمل و تدبر و عبرت‌گیری نسبت به این حادثه باقی است. این حادثه‌ی عظیم؛ یعنی حادثه‌ی عاشورا، از دو جهت قابل تأمل و تدبر است. غالباً یکی از این دو جهت، مورد توجه قرار می‌گیرد. بنده امروز می‌خواهم در این جا آن جهت دوم را، بیشتر مورد توجه قرار دهم.

جهت اول، درسهای عاشورا است. عاشورا پیامها و درسهایی دارد. عاشورا درس می‌دهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد. درس می‌دهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت. درس می‌دهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضعی و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار می‌گیرند. درس می‌دهد که جبهه‌ی دشمن با همه‌ی تواناییهای ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است. (همچنان که جبهه‌ی بنی‌امیه، به وسیله کاروان اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید، و بالأخره هم این ماجرا، به فنای جبهه‌ی سفیانی منتهی شد.) درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر، برای انسان، بصیرت لازم است. بی‌بصیرتها فریب می‌خورند. بی‌بصیرتها در جبهه باطل قرار می‌گیرند؛ بدون این که خود بدانند. همچنان که در جبهه‌ی ابن زیاد، کسانی بودند که از فساد و فجار نبودند، ولی از بی‌بصیرتها بودند.

اینها درسهای عاشورا است. البته همین درسها کافی است که يك ملت را، از ذلت به عزت برساند. همین درسها می‌تواند جبهه‌ی کفر و استکبار را شکست دهد. درسهای زندگی سازی است. این، آن جهت اول.

جهت دوم از آن دو جهتی که عرض کردم، «عبرتهای عاشورا» است. غیر از درس، عاشورا يك صحنه‌ی عبرت است. انسان باید به این صحنه نگاه کند، تا عبرت بگیرد. یعنی چه، عبرت بگیرد؟ یعنی خود را با آن وضعیت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیتی است؛ چه چیزی او را تهدید می‌کند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را می‌گویند «عبرت». شما اگر از جاده‌ای عبور کردید و اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده؛ مچاله شده و سرنشینانش نابود شده‌اند، می‌ایستید و نگاه می‌کنید، برای این که عبرت بگیرید. معلوم شود که چطور سرعتی، چطور حرکتی و چگونه رانندگی‌ای، به این وضعیت منتهی می‌شود. این هم نوع دیگری از درس است؛ اما درس از راه عبرت‌گیری است. این را قدری بررسی کنیم.

اولین عبرتی که در قضیه‌ی عاشورا ما را به خود متوجه می‌کند، این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از



درگذشت پیغمبر (صلوات الله و سلامه علیه)، جامعه‌ی اسلامی به آن حدی رسید که کسی مثل امام حسین علیه‌السلام، ناچار شد برای نجات جامعه‌ی اسلامی، چنین فداکاری‌ای بکند؟ این فداکاری حسین بن علی (علیه‌السلام)، یک وقت بعد از هزار سال از صدر اسلام است؛ یک وقت در قلب کشورها و ملت‌های مخالف و معاند با اسلام است؛ این یک حرفی است. اما حسین بن علی (علیه‌السلام)، در مرکز اسلام، در مدینه و مکه - مرکز وحی نبوی - وضعیتی دید که هر چه نگاه کرد چاره‌ای جز فداکاری نداشت؛ آن هم چنین فداکاری خونین با عظمتی! مگر چه وضعی بود که حسین بن علی (علیه‌السلام)، احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده خواهد ماند، والا از دست رفته است؟! عبرت این جاست. روزگاری رهبر و پیغمبر جامعه‌ی اسلامی، از همان مکه و مدینه پرچمها را می‌بست، به دست مسلمانها می‌داد و آنها تا اقصی نقاط جزیره‌العرب و تا مرزهای شام می‌رفتند؛ امپراتوری روم را تهدید می‌کردند؛ آنها از مقابلشان می‌گریختند و و لشکریان اسلام پیروزمندانه برمی‌گشتند؛ که در این خصوص می‌توان به ماجرای «تبوک» اشاره کرد. روزگاری در مسجد و معبر جامعه‌ی اسلامی، صوت و تلاوت قرآن بلند بود و پیغمبر با آن لحن و آن نفس، آیات خدا را بر مردم می‌خواند و مردم را موعظه می‌کرد و آنها را در جاده‌ی هدایت با سرعت پیش می‌برد. ولی چه شد که همین جامعه، همین کشور و همین شهرها، کارشان به جایی رسد و آن قدر از اسلام دور شدند که کسی مثل یزید بر آنها حکومت می‌کرد؟! وضعی پیش آمد که کسی مثل حسین بن علی (علیه‌السلام)، دید که چاره‌ای جز این فداکاری عظیم ندارد! این فداکاری، در تاریخ بی‌نظیر است. چه شد که به چنین مرحله‌ای رسیدند؟ این، آن عبرت است. ما باید این را امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم.

ما امروز یک جامعه‌ی اسلامی هستیم. باید ببینیم آن جامعه‌ی اسلامی، چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟ چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة و السلام)، در همان شهری که او حکومت می‌کرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟! کوفه یک نقطه‌ی بیگانه از دین نبود! کوفه همان جایی بود که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در بازارهای آن راه می‌رفت؛ تازیانه بر دوش می‌انداخت؛ مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؛ فریاد تلاوت قرآن در «آناء اللیل و اطراف النهار» از آن مسجد و آن تشکیلات بلند بود. این، همان شهر بود که پس از گذشت سالهایی نه چندان طولانی در بازارش دختران و حرم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را، با اسارت می‌گرداندند. در ظرف بیست سال چه شد که به آن جا رسیدند؟ اگر بیماری‌ای وجود دارد که می‌تواند جامعه‌ای را که در رأسش کسانی مثل پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) بوده‌اند، در ظرف چند ده سال به آن وضعیت برساند، این بیماری، بیماری خطرناکی است و ما هم باید از آن بترسیم. امام بزرگوار ما، اگر خود را شاگردی از شاگردان پیغمبر اکرم (صلوات الله و سلامه علیه) محسوب می‌کرد، سر فخر به آسمان می‌سود. امام، افتخارش به این بود که بتواند احکام پیغمبر را درک، عمل و تبلیغ کند. امام ما کجا، پیغمبر کجا؟! آن جامعه را پیغمبر ساخته بود و بعد از چند سال به آن وضع دچار شد. این جامعه‌ی ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود. عبرت، این جاست! ما باید آن بیماری را بشناسیم؛ آن را یک خطر بزرگ بدانیم و از آن اجتناب کنیم.

به نظر من این پیام عاشورا، از درسها و پیامهای دیگر عاشورا برای ما امروز فوری‌تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمد که حسین بن علی (علیه‌السلام)، آقازاده‌ی اول دنیای اسلام و پسر خلیفه‌ی مسلمین، پسر علی بن ابی‌طالب (علیه‌الصلاة و السلام)، در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می‌نشست، سر بریده‌اش گردانده شد و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر آدمهایی به کربلا آمدند، او و اصحاب او را با لب تشنه به شهادت رسانند و حرم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را به اسارت گرفتند!



حرف در این زمینه، زیاد است. من يك آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح می‌کنم. قرآن جواب ما را داده است. قرآن، آن درد را به مسلمین معرفی می‌کند. آن آیه این است که می‌فرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا (1)». «دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است. فراموش کردن خدا و معنویت؛ حساب معنویت را از زندگی جدا کردن و توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن. دوم «و اتبعوا الشهوات»؛ دنبال شهوترانیها رفتن؛ دنبال هوسها رفتن و در يك جمله: دنیاطلبی. به فکر جمع‌آوری ثروت، جمع‌آوری مال و التذاد به شهوات دنیا افتادن. اینها را اصل دانستن و آرمانها را فراموش کردن. این، درد اساسی و بزرگ است. ما هم ممکن است به این درد دچار شویم. اگر در جامعه اسلامی، آن حالت آرمانخواهی از بین برود یا ضعیف شود؛ هر کس به فکر این باشد که کلاهش را از معرکه در ببرد و از دیگران در دنیا عقب نیفتد؛ این که «دیگری جمع کرده است، ما هم برویم جمع کنیم و خلاصه خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهیم»، معلوم است که به این درد دچار خواهیم شد.

نظام اسلامی، با ایمانها، با همتهای بلند، با مطرح شدن آرمانها و با اهمیت دادن و زنده نگه‌داشتن شعارها به وجود می‌آید و حفظ می‌شود و پیش می‌رود. شعارها را کم رنگ کردن؛ اصول اسلام و انقلاب را مورد بی‌اعتنایی قرار دادن و همه چیز را با محاسبات مادی مطرح کردن و فهمیدن، جامعه را به آن جا خواهد برد که به چنان وضعی برسد.

آنها به آن وضع دچار شدند. روزگاری برای مسلمین، پیشرفت اسلام مطرح بود؛ رضای خدا مطرح بود؛ تعلیم دین و معارف اسلامی مطرح بود؛ آشنایی با قرآن و معارف قرآن مطرح بود؛ دستگاه حکومت، دستگاه اداره‌ی کشور، دستگاه زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و شهوات شخصی بود و نتیجه‌اش آن حرکت عظیمی شد که مردم به سمت خدا کردند. در چنان وضعیتی، شخصیتی مثل علی بن ابیطالب (علیه السلام)، خلیفه شد. کسی مثل حسین بن علی (علیه السلام) شخصیت برجسته شد. معیارها در اینها، بیش از همه هست. وقتی معیار خدا باشد، تقوا باشد، بی‌اعتنایی به دنیا باشد، مجاهدت در راه خدا باشد؛ آدمهایی که این معیارها را دارند، در صحنه‌ی عمل می‌آیند و سر رشته‌ی کارها را به دست می‌گیرند و جامعه، جامعه اسلامی می‌شود. اما وقتی که معیارهای خدایی عوض شود، هر کس که دنیا طلب‌تر است، هر کس که شهوترانتر است، هر کس که برای به دست آوردن منافع شخصی زرنگتر است، هر کس که با صدق و راستی بیگانه‌تر است، بر سر کار می‌آید. آن وقت نتیجه این می‌شود که امثال عمر بن سعد و شمر و عبیدالله بن زیاد به ریاست می‌رسند و کسی مثل حسین بن علی (علیه السلام)، به مذبح می‌رود، و در کربلا به شهادت می‌رسد! این، يك حساب دو دو تا چهارتا است. باید کسانی که دلسوزند، نگذارند معیارهای الهی در جامعه عوض شود. اگر معیار تقوا در جامعه عوض شد، معلوم است که انسان با تقوایی مثل حسین بن علی (علیه السلام)، باید خونس ریخته شود. اگر زرنگی و دست و پا داری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغ‌گویی و بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار گیرد و کسی مثل عبیدالله، شخص اول کشور عراق شود. همه‌ی کار اسلام این بود که این معیارهای باطل را عوض کند. همه‌ی کار انقلاب ما هم این بود که در مقابل معیارهای باطل و غلط مادی جهانی بایستد و آنها را عوض کند.

دنیای امروز، دنیای دروغ، دنیای زور، دنیای شهوترانی و دنیای ترجیح ارزشهای مادی بر ارزشهای معنوی است. این دنیا است! مخصوص امروز هم نیست. قرن‌هاست که معنویت در دنیا رو به افول و ضعف بوده است. پول پرستها و سرمایه‌دارها تلاش کرده‌اند که معنویت را از بین ببرند. صاحبان قدرت، يك نظام و بساط مادی‌ای در دنیا چیده‌اند



که در رأسش قدرتی از همه دروغگوتر، فریبکارتر، بی‌اعتناتر به فضایل انسانی و نسبت به انسانها بیرحم‌تر مثل قدرت آمریکا است. این می‌آید در رأس و همین‌طور، می‌آیند تا مراتب پایین‌تر. این، وضع دنیاست. انقلاب اسلامی، یعنی زنده کردن دوباره‌ی اسلام؛ زنده کردن «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (2). این انقلاب آمد تا این بساط جهانی را، این ترتیب غلط جهانی را بشکنند و ترتیب جدیدی درست کند. اگر آن ترتیب مادی جهانی باشد، معلوم است که شهوترانه‌های فاسد رو سیاه و گمراهی مثل محمدرضا باید در رأس کار باشند و انسان با فضیلت منوری مثل امام باید در زندان یا در تبعید باشد! در چنان وضعیتی، جای امام در جامعه نیست. وقتی زور حاکم است، وقتی فساد حاکم است، وقتی دروغ حاکم است و وقتی بی‌فضیلتی حاکم است، کسی که دارای فضیلت است، دارای صدق است، دارای نور است، دارای عرفان است و دارای توجه به خداست، جایش در زندانها یا در مقتل و مذبح یا در گودال قتلگاههاست. وقتی مثل امامی بر سر کار آمد، یعنی ورق برگشت؛ شهوترانی و دنیاطلبی به انزوا رفت، وابستگی و فساد به انزوا رفت، تقوی بالای کار آمد، زهد روی کار آمد، صفا و نورانیت آمد، جهاد آمد، دلسوزی برای انسانها آمد، رحم و مروت و برادری و ایثار و از خودگذشتگی آمد. امام که بر سر کار می‌آید، یعنی این خصلتها می‌آید؛ یعنی این فضیلتها می‌آید؛ یعنی این ارزشها مطرح می‌شود. اگر این ارزشها را نگه داشتید، نظام امامت باقی می‌ماند. آن وقت امثال حسین بن علی (علیه‌الصلاة والسلام)، دیگر به مذبح برده نمی‌شوند. اما اگر اینها را از دست دادیم چه؟ اگر روحیه‌ی بسیجی را از دست دادیم چه؟ اگر به جای توجه به تکلیف و وظیفه و آرمان الهی، به فکر تجملات شخصی خودمان افتادیم چه؟ اگر جوان بسیجی را، جوان مؤمن را، جوان بااخلاص را - که هیچ چیز نمی‌خواهد جز این که میدانی باشد که در راه خدا مجاهدت کند - در انزوا انداختیم و آن آدم پرروی افزون‌خواه پرتوقع بی‌صفای بی‌معنویت را مسلط کردیم چه؟ آن وقت همه چیز دگرگون خواهد شد. اگر در صدر اسلام فاصله‌ی بین رحلت نبی اکرم (صلوات‌الله و سلامه‌علیه) و شهادت جگرگوشه‌اش پنجاه سال شد، در روزگار ما، این فاصله، خیلی کوتاهتر ممکن است بشود و زودتر از این حرفها، فضیلتها و صاحبان فضایل ما به مذبح بروند. باید نگذاریم. باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل کند، بایستیم.

پس، عبرت‌گیری از عاشورا این است که نگذاریم روح انقلاب در جامعه منزوی و فرزند انقلاب گوشه‌گیر شود. عده‌ای مسائل را اشتباه گرفته‌اند. امروز بحمدالله مسؤولین دلسوز و علاقه‌مند و رئیس‌جمهور انقلابی و مؤمن بر سر کارند، و کشور را می‌خواهند بسازند. اما عده‌ای، سازندگی را با مادیگرایی، اشتباه گرفته‌اند. سازندگی چیزی است، مادیگری چیز دیگری است. سازندگی یعنی کشور آباد شود، و طبقات محروم به نوایی برسند.

سالهای سال، این کشور را ویران کرده‌اند. بعد از انقلاب هم، به وسیله‌ی مهاجمین خارجی، هشت سال، همان کار را ادامه دادند. این کشور، باید ساخته شود. این سازندگی، تلاش لازم دارد. از پایان جنگ تا امروز، هنوز سه سال و اندی می‌گذرد. زمان زیادی از پایان جنگ تا امروز نگذشته است. یک بمب در یک جا بیفتد، یک لحظه ویرانگری است؛ اما ساختن همان ویرانه، چقدر طول می‌کشد؟! فرض کنید ساختمانی، خانه‌ای، عمارت دو، سه طبقه‌ای، در یک لحظه منفجر می‌شود؛ اما در یک لحظه، ساخته نمی‌شود. یک کشور را هشت سال ویران کردند. مگر شوخی است؟! قبل از این، خاندان منحوس پهلوی - که لعنت خدا بر آنها و بر کارگزاران و دستیارانشان، و لعنت خدا بر خانواده‌ی قاجار و دستیارانشان باد - این مملکت را ویران کردند. بعد که انقلاب شد تا آن را بسازد، مگر دشمنان توانستند تحمل کنند؟! امروز اسناد همکاری آمریکا با عراق در جنگ تحمیلی علیه ما، در حال رو شدن است. ما آن روز می‌گفتیم؛ ما آن روز قاطعانه می‌گفتیم که شرق و غرب از عراق حمایت می‌کنند. اما یک عده کوتاه فکرهای داخلی، انکار می‌کردند و می‌گفتند به چه دلیل؟ بفرمایید؛ این هم دلیل! امروز اسناد خود امریکاییها را امریکاییها رو می‌کنند و معلوم



می‌شود که در این چند سال، چه کمک‌های عظیمی به عراق کردند. شرق و غرب با یکدیگر همدست شدند؛ این جنگ را به راه انداختند و مملکت را ویران کردند. بعد از سالها ویرانگری حکام فاسد پهلوی و قاجار و بعد از چند سال ویرانگری جنگ، اکنون دولت جمهوری اسلامی، به کمک مردم و کارگزاران و متخصصین و کاردانهایش، می‌خواهد این کشور را بسازد. این، کار یک روز و دو روز نیست؛ کار یک سال و دو سال هم نیست. این همه مراکز مادی از بین رفته‌های این همه امکان اشتغال نابود شده...! اینها چیزی نیست که ظرف مدت کوتاهی برگردد. این را می‌گویند «سازندگی». این، یک مجاهدت است، یک جهاد فی سبیل الله است. هر کس که در این مجاهدت شرکت کند، جهاد کرده است. کسی که در راه اداره و حفظ جامعه‌ی اسلامی - که یک واجب بزرگ است - گامی برداشته، خیلی با ارزش است. اما آن طرف قضیه، مادیگری است، ماده‌پرستی است، دنیاطلبی است. آن، یک حرف دیگر است.

سازندگی، کاری بود که علی بن ابی طالب (علیه السلام) داشت؛ که حتی شاید در دوران خلافت هم - که حالا من این را تردید دارم. اما تا قبل از خلافت، قطعی است - با دست خود نخلستان آباد می‌کرد؛ زمین احیا می‌کرد؛ درخت می‌کاشت؛ چاه می‌کند و آبیاری می‌کرد. این، سازندگی است! دنیاطلبی و مادی‌طلبی، کاری است که عبیدالله زیاد و یزید می‌کردند. آنها چه وقت چیزی را به وجود می‌آوردند و می‌ساختند؟! آنها فانی می‌کردند؛ آنها می‌خوردند؛ آنها تجملات را زیاد می‌کردند. این دو را با هم اشتباه نباید کرد. امروز عده‌ای به اسم سازندگی خودشان را غرق در پول و دنیا و ماده‌پرستی می‌کنند. این سازندگی است؟! آنچه که جامعه‌ی ما را فاسد می‌کند، غرق شدن در شهوات است؛ از دست دادن روح تقوا و فداکاری است؛ یعنی همان روحیه‌ای که در بسیجیهاست. بسیجی باید در وسط میدان باشد تا فضیلت‌های اصلی انقلاب زنده بماند.

دشمن از راه اشاعه‌ی فرهنگ غلط - فرهنگ فساد و فحشا - سعی می‌کند جوانهای ما را از ما بگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی می‌کند، یک «تهاجم فرهنگی» بلکه باید گفت یک «شبیخون فرهنگی» یک «غارت فرهنگی» و یک «قتل عام فرهنگی» است. امروز دشمن این کار را با ما می‌کند. چه کسی می‌تواند از این فضیلتها دفاع کند؟ آن جوان مؤمنی که دل به دنیا نبسته، دل به منافع شخصی نبسته و می‌تواند بایستد و از فضیلتها دفاع کند. کسی که خودش آلوده و گرفتار است که نمی‌تواند از فضیلتها دفاع کند! این جوان با اخلاص می‌تواند دفاع کند. این جوان، از انقلاب، از اسلام، از فضایل و ارزشهای اسلامی می‌تواند دفاع کند. لذا، چندی پیش گفتم: «همه امر به معروف و نهی از منکر کنند.» الآن هم عرض می‌کنم: نهی از منکر کنید. این، واجب است. این، مسؤولیت شرعی شماست. امروز مسؤولیت انقلابی و سیاسی شما هم هست.

به من نامه می‌نویسند؛ بعضی هم تلفن می‌کنند و می‌گویند: «ما نهی از منکر می‌کنیم. اما مأمورین رسمی، طرف ما را نمی‌گیرند. طرف مقابل را می‌گیرند!» من عرض می‌کنم که مأمورین رسمی - چه مأمورین انتظامی و چه مأمورین قضایی - حق ندارند از مجرم دفاع کنند. باید از آمر و ناهی شرعی دفاع کنند. همه‌ی دستگاه حکومت ما باید از آمر به معروف و ناهی از منکر دفاع کنند. این، وظیفه است. اگر کسی نماز بخواند و کس دیگری به نمازگزار حمله کند، دستگاههای ما از کدامیک باید دفاع کنند؟ از نمازگزار یا از آن کسی که سجاده را از زیر پای نمازگزار می‌کشد؟ امر به معروف و نهی از منکر نیز همین‌طور است. امر به معروف هم مثل نماز، واجب است. در نهج البلاغه می‌فرماید: «و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی.» (3) یعنی امر به معروف و نهی از منکر، در مقیاس وسیع و عمومی خود، حتی از جهاد بالاتر است؛ چون پایه‌ی دین را محکم می‌کند. اساس جهاد را امر به معروف و نهی از منکر استوار می‌کند. مگر مأمورین و مسؤولین ما می‌توانند امر به



معروف و ناهی از منکر را با دیگران مساوی قرار دهند؛ چه رسد به این که نقطه‌ی مقابل او را تأیید کنند؟! البته جوان حزب‌اللهی هم باید باهوش باشد. باید چشم‌هایش را باز کند و نگذارد کسی در صفوف او رخنه کند و به نام امر به معروف و نهی از منکر، فسادی ایجاد نماید که چهره‌ی حزب‌الله را خراب کند. باید مواظب باشید. این، به عهده‌ی خودتان است. من یقین دارم - و تجربه‌های این چند سال هم نشان داده - تا نیروهای مؤمن و حزب‌اللهی برای انجام کاری به میدان می‌آیند، یک عده عناصر بدلی و دروغین، با نام اینها در گوشه‌ای فسادی ایجاد می‌کنند تا ذهن مسؤولین را نسبت به نیروهای مؤمن و حزب‌اللهی و مردمی چرکین کنند. مواظب باشید. مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، مثل مسأله‌ی نماز است. یاد گرفتنی است. باید بروید یاد بگیرید. مسأله دارد که کجا و چگونه باید امر به معروف و نهی از منکر کرد؟ البته من عرض می‌کنم - قبلاً هم گفته‌ام - در جامعه‌ی اسلامی، تکلیف عامه‌ی مردم، امر به معروف و نهی از منکر با لسان است؛ با زبان. اگر کار به برخورد بکشد، آن دیگر تکلیف مسؤولین است. آنها باید وارد شوند. اما امر به معروف و نهی از منکر زبانی، مهمتر است. عاملی که جامعه را اصلاح می‌کند، همین نهی از منکر زبانی است. به آن آدم بدکار، به آن آدم خلافکار، به آن آدمی که اشاعه‌ی فحشا می‌کند، به آن آدمی که می‌خواهد قبح گناه را از جامعه ببرد، مردم باید بگویند. ده نفر، صد نفر، هزار نفر! افکار عمومی روی وجود و ذهن او باید سنگینی کند. این، شکننده‌ترین چیزهاست. همین نیروهای مؤمن و بسیجی و حزب‌اللهی؛ یعنی همین عامه‌ی مردم مؤمن؛ یعنی همین اکثریت عظیم کشور عزیز ما؛ همینهایی که جنگ را اداره کردند؛ همینهایی که از اول انقلاب تا به حال با همه‌ی حوادث مقابله کردند، در این مورد مهمترین نقش را می‌توانند داشته باشند. همین نیروهای مردمی، که اگر نبودند - این بسیج اگر نبود، این نیروی عظیم حزب‌الله اگر نبود - در جنگ هم شکست می‌خوردیم؛ در مقابل دشمنان گوناگون هم در این چندسال شکست می‌خوریم و آسیب‌پذیر بودیم. کارخانه‌ی ما را می‌خواستند به تعطیلی بکشاند؛ نیروی حزب‌اللهی از داخل کارخانه می‌زد به سینه‌شان. مزرعه‌ی ما را در اوایل انقلاب می‌خواستند آتش بزنند؛ نیروی حزب‌اللهی از همان وسط بیابانها و روستاها و مزارع، می‌زد توی دهانشان. خیابانها را می‌خواستند به اغتشاش بکشند؛ نیروی حزب‌اللهی می‌آمد سینه سپر می‌کرد و در مقابلشان می‌ایستاد. جنگ هم که معلوم است! این، آن نیروی اصلی کشور است. نظام اسلامی متکی به این نیروست. اگر مردم؛ یعنی همین نیروهای مؤمن و حزب‌اللهی، با نظام باشند، با دولت باشند - که هستند بحمدالله - اگر این نیروی عظیم و این نیروی بزرگ شکست‌ناپذیر مردمی در کنار مسؤولین و پشت سر مسؤولین باشد - که بحمدالله هست - هیچ قدرتی نمی‌تواند با جمهوری اسلامی مقابله کند.

دشمنان ما، از این می‌ترسند. در تبلیغات جهانی، بلندگوهای امریکایی و صهیونیستی، الان مدتی است که جمهوری اسلامی ایران را به نظامیگری و افزایش سلاح متهم می‌کنند! می‌گویند: «ایران سلاحهای کشتار جمعی دارد! اینها سلاحهای اتمی درست می‌کنند! از فلان جا کلاهک اتمی آورده‌اند!» حرفهایی که هر عاقلی در دنیا، اگر تأمل کند، می‌فهمد دروغ است. بمب اتم چیزی است که بشود بی‌سر و صدا از یک کشور به کشور منتقلش کرد؟! می‌فهمند دروغ است؛ می‌دانند دروغ است؛ شایعه درست می‌کنند. برای این که از نظام اسلامی چهره‌ای بسازند که گویی با صلح و استقرار صلح در دنیا مخالف است. یکی از تلاشهای خباث‌آمیز آمریکا و صهیونیستها علیه جمهوری اسلامی، این است. من می‌گویم: شما اشتباه کرده‌اید. شما اشتباه کرده‌اید که خیال کرده‌اید قدرت جمهوری اسلامی در این است که در داخل، بمب اتمی فراهم کند یا بسازد. اینها نیست. اگر این بود که جمهوری اسلامی حالا بخواهد مثلاً یک بمب اتمی درست کند، صدهایش را کشورهای بزرگ دارند. اگر کسی با بمب اتم می‌توانست بر کسی پیروز شود، آمریکا و شوروی سابق و بقیه‌ی قدرتهای خبیث دنیا، تا به حال صد بار جمهوری اسلامی را از بین برده بودند. چیزی که به یک نظام قدرت می‌دهد، بمب اتم نیست. قدرت نظام اسلامی - که آمریکا و شوروی سابق و بقیه‌ی قدرتهای



ریز و درشت عالم تا امروز نتوانسته‌اند و نخواهند توانست با آن مقابله کنند - قدرت ایمان نیروهای حزب الله است.

جمهوری اسلامی باید این نیرو را حفظ کند. این قدرت عظیم را باید حفظ کند. شما جوانها باید دائم در صحنه باشید. باید دائم نشان دهید که جمهوری اسلامی آسیب‌ناپذیر است. نیروی مؤمن بسیج و نیروهای حزب اللهی در سرتاسر کشور و آحاد مؤمن در این کشور، باید کاری کنند که امید آمریکا و صهیونیستها و بقیه‌ی قدرتهای دشمن از جمهوری اسلامی به کلی قطع شود.

امیدواریم خداوند متعال، شما جوانهای مؤمن و فداکار و باتقوا را محفوظ بدارد و ان شاء الله قلب مقدس ولی عصر ارواحنا فداه از همه‌ی شما خشنود باشد. ان شاء الله با قدرت ایمان و حضور شما، همه‌ی کید و توطئه‌های دشمن، خنثی شود.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

1) مریم: 59

2) حجرات: 13

3) نهج البلاغه: کلمات قصار، 374.